



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۳۹	تاریخ	۱۴۰۴ / ۱۱ / ۰۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله هفدهم: سقوط زکات از کافر پس از مسلمان شدن					
عنوان ۵	بررسی مدرک و مستندات قاعده جب ❖ بررسی سندی حدیث «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ» ➤ روایت تفسیر قمی به مثابه صحیح ترین سند ➤ بررسی حدیث در منابع اهل سنت و نقد راویان آن					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

چکیده

این جلسه به بررسی فقهی قاعده مشهور «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ» می پردازد که به عنوان دلیل اصلی برای سقوط زکات از کافری که به اسلام می گردد، مطرح شده است.

در ابتدا، دلایل دیگری همچون اجماع و سیره مورد نقد قرار گرفته و به دلیل اشکالاتی نظیر «مدرکی بودن»، برای اثبات این حکم کافی دانسته نشده اند. سپس، تمرکز اصلی بر تحلیل سندی و محتوایی حدیث نبوی «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ» قرار می گیرد.

برای اثبات اصالت این حدیث در منابع شیعی، به روایاتی از «تفسیر قمی» و کتاب «المجازات النبویة» اثر شریف رضی استناد می شود تا برخلاف نظر برخی فقها، نشان داده شود که این روایت صرفاً در منابع اهل سنت نیامده است.

در ادامه، با بررسی منابع اهل سنت، مشاهده می شود که راویان اصلی این حدیث، شخصیت های بحث برانگیزی چون «عمرو عاص» و «مغیره بن شعبه» هستند. این تحلیل، این فرضیه را قوت می بخشد که این افراد، که سوابق تاریکی در دوران جاهلیت داشته اند، ممکن است برای تطهیر گذشته خود و توجیه اعمالشان، به جعل یا ترویج گسترده این حدیث پرداخته باشند.

در نهایت، نتیجه گیری می شود که علی رغم شهرت و وجود این روایت در منابع فریقین، به دلیل وجود شبهه جدی در وثاقت و انگیزه راویان اصلی آن، استناد به این حدیث برای اثبات احکام شرعی، با تأمل و تردید همراه است.

درآمد بحث

بحث در مسأله هفدهم بود که مرحوم صاحب عروه در آن چنین فرموده‌اند:

«لو أسلم الكافر بعد ما وجبت عليه الزكاة سقطت عنه، وإن كانت العين موجودة؛ فإنَّ الإسلام يجب ما قبله»^۱؛

چنانچه کافری مسلمان شود، زکاتی که پیش از اسلام بر مال او واجب شده بود، ساقط می‌گردد؛ زیرا «إِنَّ الإسلام يجب ما قبله».

پیش‌تر بیان شد که سقوط زکات از کافر پس از اسلام آوردن، در ارتباط با اموالی که پیش از آن به وی تعلق داشته، امری مشهور میان فقهاست و حتی بر آن ادعای اجماع نیز شده است. در این باب به تفصیل سخن گفتیم و مقرر شد که به بررسی دلایل این فتوا پردازیم.

نخستین دلیل، استناد به اجماع بود که آن را قابل استناد ندانستیم؛ زیرا حتی اگر صغرای این اجماع ثابت شود، کبرای آن با اشکال مواجه است؛ یعنی اشکال مدرکی بودن بر این اجماع کاملاً وارد است و این احتمال قوت می‌گیرد که اجماع مذکور، مدرکی باشد.

دلیل دوم، سیره بود که در آن نیز خدشه وارد گشت و بحث آن به پایان رسید.

بررسی سندی حدیث «الإسلام يجب ما قبله»

بحث امروز به دلیل سومی معطوف است که برای اثبات این مسأله به آن استناد شده و آن، نبوی مشهور «الإسلام يجب ما قبله» است.

حال که بحث به اینجا رسید، به نظر می‌رسد زمان مناسبی است تا به بررسی اصل قاعده «جَبَّ» پردازیم. برای پرداختن به قاعده جَبَّ، نخست باید در باب این روایت تحقیق کنیم که آیا اساساً چنین روایتی صادر شده است؟ و اگر بر صدور آن دلیلی موجود باشد، مفهوم و مدلول آن چیست؟ برخی در اصل صدور این روایت تشکیک کرده و گفته‌اند که دلیلی بر صدور آن در دست نداریم و از این رو، حجیت آن رازیر سؤال برده‌اند. ایشان معتقدند که این روایت مرسله است و دلیلی بر صدور آن از معصوم علیه السلام وجود ندارد. اکنون بر آنیم تا در این خصوص به بحث بنشینیم و ابتدا صدور روایت را بررسی کرده، سپس به دلالت آن خواهیم پرداخت.

روایت تفسیر قمی به مثابه صحیح‌ترین سند

در اینجا نگاشته‌ایم: «أصح ما ورد فی سندها، ما رواه القمّي فی تفسیره».

به نظر ما، صحیح‌ترین مدرکی که برای قاعده جَبَّ در اختیار داریم، روایت مرحوم قمی در تفسیرش است. علت اینکه می‌گوییم «أصح ما ورد» آن است که مرحوم قمی در آغاز تفسیر خویش تأکید می‌ورزند که تمام آنچه در این کتاب روایت می‌کنند، از ثقات و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است.

مرحوم قمی در ذیل آیه کریمه «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً»^۲ می‌فرمایند:

۱. العروة الوثقى؛ ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. سورة اسراء: ۹۰.

«نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ أَخِي أُمِّ سَلَمَةَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا».

عبدالله بن ابی امیه، برادر ام سلمه رضی الله عنهما بود.

متن کامل این روایت این گونه آمده است:

«فَإِنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ أَخِي أُمِّ سَلَمَةَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا، وَذَلِكَ أَنَّهُ قَالَ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ بِمَكَّةَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ، فَلَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى فَتْحِ مَكَّةَ اسْتَقْبَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ وَلَمْ يُجِبْهُ بِشَيْءٍ، وَكَانَتْ أُخْتُهُ أُمُّ سَلَمَةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَدَخَلَ إِلَيْهَا، فَقَالَ: يَا أُخْتِي إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَبِلَ إِسْلَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ، وَرَدَّ عَلَيَّ إِسْلَامِي وَلَيْسَ يَقْبَلُنِي كَمَا قَبِلَ غَيْرِي، فَلَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: يَا أَبِی أَنْتَ وَأُخْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَعِدَ بِكَ جَمِيعُ النَّاسِ إِلَّا أُخِي مِنْ بَنِي قُرَيْشٍ وَالْعَرَبِ رَدَدَتْ إِسْلَامَهُ، وَقَبِلَتْ إِسْلَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أُمُّ سَلَمَةَ إِنَّ أَخَاكَ كَذَبَنِي تَكْذِيبًا لَمْ يَكْذِبْنِي أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، هُوَ الَّذِي قَالَ لِي: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ خَيْلٍ وَعَنْبٍ فَتَفْجُرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا مِثْلَ الْكَفَّاءِ * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرُقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى نُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ...» قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا أَبِی أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ تَقُلْ إِنَّ الْإِسْلَامَ يَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِسْلَامَهُ^۱.

ماجرا از این قرار است که پس از فتح مکه، عبدالله بن ابی امیه، همانند سایر مشرکین، برای اعلان اسلام به محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب شد تا ایشان اسلام او را بپذیرند. هنگامی که وارد شد و سلام کرد، رسول خدا ﷺ پاسخی به سلام او ندادند.

عبدالله بن ابی امیه بسیار اندوهگین شد و نزد ام سلمه شتافت و گفت: «رسول خدا همه را پذیرفتند، اما مرا نه». ام سلمه به خدمت رسول اکرم ﷺ رفت و عرض کرد: «یا رسول الله، همه را پذیرفتید، ابن ابی امیه را نیز بپذیرید. مردم در قبایل خود شادمان اند، اما من در قبیله خویش شاد نیستم».

حضرت ﷺ فرمودند: «این شخص رسالت مرا به نوعی انکار کرد که هیچ کس دیگر بدین شکل به انکار رسالت من نپرداخت».

سپس حضرت آیة مذکور و چند آیه پس از آن را قرائت فرمودند. برای نمونه، ابن ابی امیه چنین گفته بود که حتی اگر از آسمان ها از جانب خدا نامه بیاوری، باز هم تو را نمی پذیرم یا کتابی از سوی او بیاوری تا آن را بخوانیم.

به دنبال آن، حضرت ﷺ به فرموده قرآن فرمودند: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا».

آن گاه ام سلمه به حضرت عرض کرد: «آقا، مگر نفرمودید «الإسلام يجب ما قبله»؟»

حضرت ﷺ نیز این سخن او را تقریر کرده و فرمودند: «بله، گفتم».

بنابراین، من از عبدالله بن ابی امیه هم گذشتم و اسلامش را می پذیرم.

شاهد ما در این است که رسول خدا ﷺ در این روایت، تأیید فرمودند که «الإسلام يجب ما قبله» و این روایت از خود

حضرت ﷺ صادر شده است و مرحوم قمی در ابتدای تفسیر، بر صحت طرق و وثاقت روایات نقل شده تأکید دارد.

نقل حدیث در دیگر منابع شیعی

برخی از بزرگان، مانند مرحوم آیت الله خوئی، وجود این روایت را در کتب حدیثی شیعه نفی کرده و گفته اند که این روایت توسط ما روایت نشده؛ بلکه اهل سنت آن را روایت کرده اند.

هدف ما از نقل این روایت از منابع شیعه، آن است که نشان دهیم این روایت منحصر به منابع اهل سنت نیست و در منابع شیعه نیز جایگاهی دارد.

البته ایشان می فرمایند که این روایت در کتب حدیثی ما نیامده است که در ادامه خواهیم گفت چرا این روایت در کتب حدیثی شیعه به طور گسترده نیامده است؟

در این باره می توان به نکته ای اشاره کرد که مرحوم شریف رضی رحمته الله در کتاب **المجازات النبویة** مطرح کرده اند. مرحوم شریف رضی از علمای بسیار هوشمند تاریخ تشیع هستند و هر کتابی که نگاشته اند، به گونه ای بوده است که در میان اهل سنت نیز رواج یابد. این کار مهمی است که لازمه اش تسلط بر حیطه جامعه شناسی آن زمان است. به عنوان مثال، روایات حضرت امیر علیه السلام را در قالب **نهج البلاغه** گردآوری و عرضه کرده اند تا در میان تمام اعراب منتشر شود. **نهج البلاغه** به دلیل بلاغت و زیبایی اش، که مطلوب طبع عرب بود، در یک برهه طولانی در میان اهل سنت بیش از ما شیعیان روایت می شد و خود **نهج البلاغه** در طول زمان، چاپ های متعددی در مصر و لبنان داشته و توسط علمای اهل سنت مانند ابن ابی الحدید، صبحی صالح و محمد عبده، شرح داده شده است. بدین ترتیب، این کتاب به دلیل آنکه با عنوان **نهج البلاغه** مطرح می شد، رواج پیدا کرد.

ایشان کاری مشابه در حوزه نبویات تحت عنوان **المجازات النبویة** انجام داده اند. یکی از منابع خوب ما در باب نبویات، همین کتاب **المجازات النبویة** شریف رضی است که متأسفانه هنوز در بلاد شیعی به چاپ نرسیده؛ بلکه توسط مصری ها چاپ شده است. نخستین بار که به طبع رسید، چاپی زیبا با تحقیقی نیکو بود. در این کتاب آمده است:

«وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ».

مرحوم شریف رضی در شرح این روایت می فرمایند:

«وَهَذَا الْقَوْلُ مَجَازٌ، لِأَنَّ أَضْلَ الْجَبِّ: هُوَ اخْتِزَالُ السَّنَامِ مِنْ أَضْلِهِ».

اصل «جَبَّ» به معنای قطع کردن از ریشه است. این عمل را «جَبَّه» می گویند.

سپس می فرمایند:

«فَكَانَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مُسْتَأْصِلًا لِكُلِّ ذَنْبٍ تَقَدَّمَ لِلْإِنْسَانِ قَبْلَهُ؛ حَتَّى لَا يَدْعَ لَهُ جَنَائِدٌ يَحْذَرُ عَاقِبَتَهَا، وَ لَا مَعَرَّةٌ يَسُوءُ الْحَدِيثُ عَنْهَا، بَلْ يُعْفَى عَلَى مَا تَقَدَّمَ مِنَ السَّوْءَاتِ، وَيَخْشَوْ عَلَى مَا ظَهَرَ مِنَ الْعَوْرَاتِ»^۱.

اسلام را ریشه کن کننده تمام گناهان پیش از خود می داند؛ به طوری که دیگر هیچ جنایتی برای فرد به حساب نیاید و هیچ کار زشتی نیز به پای او نوشته نشود؛ کارهایی که در دوران کفرش انجام داده است. مرحوم شریف رضی در مقدمه این کتاب، چنین می فرماید:

«وَجَمِيعُ ذَلِكَ مِمَّا أَتَقَنَّا بَعْضُهُ رَوَايَةً، وَحَصَلْنَا بَعْضُهُ إِجَازَةً، وَخَرَجْنَا بَعْضُهُ تَصَفُّحًا وَقِرَاءَةً»^۲.

به این معنا که تمام این روایات برای من متقن هستند و آنها را یا خود روایت کرده ام، یا با اجازه از راویان، یا با قرائت بر آنها روایت می کنم.

به هر حال، این بیان، نوعی ابراز اعتماد شریف رضی به روایات این کتاب است. ایشان می خواهند بگویند که تمام روایاتی که در این کتاب نقل می کنند، گرچه بدون سند دقیق آمده اند، اما در واقع مسند هستند و ایشان این روایات را با سند به دست آورده اند. پس این گونه نیست که این روایات مرسل مطلق باشند.

پرسشگر: ...

استاد: به هر حال، مرحوم شریف رضی روایت «الإسلام يجب ما قبله» را نقل می کنند و می گویند که این روایت با سند به دست ایشان رسیده است.

همین مطلب در مجمع البحرين نیز توسط مرحوم طریحی نقل شده است:

«فِي الْحَدِيثِ: الْإِسْلَامُ يُجِبُّ مَا قَبْلَهُ وَالتَّوْبَةُ تُجِبُّ مَا قَبْلَهَا مِنَ الْكُفْرِ وَالْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ»^۳.

همچنین، در مستدرک الوسائل این روایت علاوه بر تفسیر قمی، توسط محدث نوری از عوالی الثانی نیز نقل شده است.^۴

از آنجایی که مستدرک الوسائل از تفسیر قمی نقل می کند، اگر کسی در مورد صحت نسخه چاپ شده و در دسترس عموم تفسیر قمی تشکیک کند، آنچه مرحوم صاحب مستدرک یا صاحب وسائل از تفسیر قمی نقل می کنند، دیگر جای تشکیک ندارد؛ زیرا تفسیر قمی به سند صحیح به دست صاحب وسائل و صاحب مستدرک رسیده است. لذا آن مقدار از تفسیر قمی که از صاحب وسائل و صاحب مستدرک نقل شده است معتبر است؛ چون این همان تفسیری است که با سند به دست این دو بزرگوار رسیده است. همین مطلب را در مورد تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز می گوییم. معتقدیم

۱. المجازات النبوية؛ ص ۶۷ و ۶۸. ترجمه کامل: این عبارت، مجازی است؛ زیرا اصل «جَبَّ» (قطع کردن)، به معنای بریدن کوهان شتر از بیخ و بن است. پس گویی پیامبر (که درود و سلام بر او باد) اسلام را ریشه کن کننده هر گناهی قرار داده است که انسان پیش از مسلمان شدن مرتکب شده است؛ به نحوی که نه جنایتی برای او باقی می گذارد که از عاقبتش بیمناک باشد و نه عیب و نقصی که بازگو کردنش ناخوشایند باشد؛ بلکه [اسلام] بر تمام زشتی های گذشته پرده فراموشی می کشد و بر عیب هایی که آشکار شده، خاک می پاشد.

۲. همان؛ ص ۲۹.

۳. مجمع البحرين؛ ذیل ماده: «جَبَّ».

۴. ر.ک: مستدرک الوسائل؛ ج ۷، ص ۴۴۸.

آنچه صدوق رحمته الله از تفسیر امام حسن عسکری رحمته الله نقل می‌کند، برای ما معتبر است، زیرا سند صدوق به تفسیر امام حسن عسکری رحمته الله سندی صحیح است.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، این گونه نیست. می‌گویند که این تفسیر را حضرت امام حسن عسکری رحمته الله برای آن دو نفر روایت کرده‌اند و آن دو نفر نیز برای ما روایت کرده‌اند. حال، این بحث در جای خود محفوظ است؛ اما ما معتقدیم آنچه صدوق از تفسیر امام حسن عسکری رحمته الله نقل می‌کند، دارای سند صحیحی است. با این حال، مرحوم آقای خوئی در این باره تشکیک کرده‌اند و ما گفتیم که وجهی ندارد. این مسأله در جای خود بحث می‌شود و ما فقط خواستیم مبنا را عرض کنیم.

بررسی حدیث در منابع اهل سنت و نقد راویان آن

مرحوم صاحب مستدرک نیز این روایت را از عوالی الثانی نقل می‌کند. دیدم مرحوم آقای حکیم، صاحب مستمسک، نیز این روایت را از عامه نقل می‌کند. کسی که کتاب مستمسک را تحقیق و تعلیق زده است، هرگاه از منابع اهل سنت نقل می‌کند، همه را از کتاب کنز العمال می‌آورد.

کنز العمال اثر متقی هندی است که از متأخرین به شمار می‌رود و در میان اهل سنت، اعتبار چندانی ندارد. اما من دیدم که احمد بن حنبل در «مسند» خود این روایت را نقل می‌کند. مسند احمد بن حنبل معمولاً در بین علمای اهل سنت معتد است. احمد بن حنبل در «مسند» به اسناد خود از عمرو بن عاص، در جریان مسلمان شدن وی، این روایت را از خود او نقل می‌کند.

«قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَبَايُكَ عَلَى أَنْ تَغْفِرَ لِي مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْإِسْلَامَ يَجُوبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ، وَإِنَّ الْهَجْرَةَ تَجُوبُ مَا كَانَ قَبْلَهَا».

ابن ابی‌الحدید نیز که از علمای اهل سنت است، این روایت را از ابوالفرج اصفهانی در کتاب الأغانی نقل می‌کند. البته من به کتاب «الأغانی» مراجعه نکرده‌ام، بلکه از ابن ابی‌الحدید در همان شرح نهج البلاغه‌اش نقل می‌کنم. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، درباره مغیره بن شعبه سخن می‌گوید و او را قدح می‌کند. او عنصری بسیار عجیب و دارای نقشی منفی در اسلام بود؛ کسی هم‌تراز با عمرو بن عاص.

در مورد اسلام آوردن مغیره بن شعبه چنین می‌گویند که جای تأمل و بررسی دارد: مغیره کافر بود و با گروهی از عشیره‌اش به دیدار ملک مصر رفتند. در بازگشت، ملک مصر هدایای ارزشمندی به ایشان عطا می‌کند. مغیره در مسیر بازگشت، شرابی فراهم کرد و به بهانه پذیرایی به آنان نوشاند و قوم خود را مست کرده و سپس همگی را به قتل رساند و اموال و هدایای ملک مصر را با خود برد. سپس نزد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اظهار داشت که قوم من مشرک بوده و همه را کشته است و اکنون خود می‌خواهد مسلمان شود؛ یعنی از همان ابتدا، اسلامش از روی حيله‌گری بوده است. حضرت صلی الله علیه و آله اسلام او را پذیرفتند؛ اما اموالی را که به دست آورده بود، قبول نکردند. این در حالی بود که مغیره ادعا می‌کرد

این اموال غنیمت جنگی است و قصد دارد خمس آن را بپردازد تا مابقی برای خودش باقی بماند. اما حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که خمس آن نیز پذیرفته نیست؛ زیرا این مال، مالِ «عَدْر» است و ما «عَدْر» را نمی پذیریم. حال «عَدْر» چیست؟

«عَدْر» خیانتی است که از سوی کسی صورت می گیرد که مورد اعتماد شماست. مثلاً شما به فردی اعتماد می کنید و تمام دارایی تان را در اختیار او قرار می دهید و او از این اعتماد سوءاستفاده کرده و به شما خیانت می کند. این بدترین نوع خیانت است؛ زیرا هم فریب در آن دخیل است و هم خیانت در امانت. سپس حضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«أَمَّا إِسْلَامُكَ فَقَدْ قَبِلْتَهُ وَلَا نَأْخُذُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ شَيْئاً وَلَا نَحْمَسُهَا؛ لَأَنَّ هَذَا عَدْرٌ وَالْعَدْرُ لَا خَيْرَ فِيهِ».

در ادامه، مغیره می گوید:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا قَتَلْتَهُمْ وَأَنَا عَلَى دِينِ قَوْمِي، ثُمَّ أَسْلَمْتُ حِينَ دَخَلْتُ إِلَيْكَ السَّاعَةَ».

من هنگامی که این افراد را کشتیم کافر بودم و اکنون که به نزد شما آمده ام، اسلام آورده ام. حضرت در جواب می فرمایند: «الإسلام يجب ما قبله»؛

اسلام شما را می پذیریم و تو را به خون این افراد قصاص نمی کنیم؛ اما اموالشان را نیز قبول نمی کنیم. این روایت را مغیره بن شعبه نقل می کند.

آیا می توان به این روایات صادره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله استناد کرد، با وجود شهرتی که این روایت در میان اهل سنت دارد؟ علی رغم شهرت این روایت و اینکه در منابع ما نیز به آن اشاره شده - برخلاف نظر استاد بزرگوارمان، آیت الله خوئی، که می فرمودند در منابع روایی ما نیامده است - می توان تشکیکی در این روایت مطرح کرد و آن اینکه این روایت جای تردید دارد؛ زیرا راویان آن، افرادی از قبیل عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بوده اند.

این افراد، طرفداران جاهلیت عرب و جاهلیت قریش بودند؛ یعنی کسانی که در بازگرداندن جاهلیت عرب به پیکره اسلام نقش اساسی داشتند. این شبهه وجود دارد که نقل این روایات توسط آنها، در جهت تزکیه و تطهیر خودشان بوده است. به نظر می رسد این افراد، نظیر مغیره ای که آن همه انسان را به قتل رساند، با ذکر این روایات قصد داشتند جایگاهی برای خود در جهان اسلام بیابند و موقعیت خویش را ارتقا دهند. از این رو، این روایت را تکرار کرده اند.

عمرو بن عاص به خصوص چندین روایت با این مضمون دارد که یکی از آنها همین روایت مشهور است. یا آن روایتی که خود نقل می کند: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدْتُ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدْتُ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ».^۲ این روایت نیز به نظر می رسد که به جهت تزکیه اعمال خودشان بیان شده است. تا تحریف ها و تغییر احکام الهی را اولاً «اجتهاد» بنامند و ثانیاً بگویند اگر در فتوا خطایی کردیم، نه تنها بخشیده می شویم - به این اندازه نیز قانع نبودند - بلکه حتی پاداشی نیز به مرتکب خطا داده می شود؛ یعنی علاوه بر آنکه از سوی خدا مؤاخذه نمی شویم، از او طلبکار هم هستیم. هر دو روایت به نظر

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد؛ ج ۲۰، ص ۹ و ۱۰.

۲. صحيح البخاری؛ ج ۹، ص ۱۰۸.

می‌رسد مورد تشکیک است و برای توجیه اعمال خودشان به کار گرفته شده‌اند؛ لذا هر کس این روایات را نقل کرده، تمام اسانیدش به عمرو بن عاص بازمی‌گردد. خلاصه آنکه «الإسلام یجب ما قبله» نیز چنین ماهیتی دارد. در عین حال که روایت شده، باید دید که آیا می‌توان به آن استناد کرد یا خیر؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

